

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم

بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Historical

تاریخی

عبدالله باوی

۱۶ جنوری ۲۰۱۵

کنفرانس گوادلوپ خالق جمهوری اسلامی

در روزهای ۴ تا ۷ جنوری ۱۹۷۹، چهار کشور امپریالیستی امریکا، انگلیس، فرانسه و المان، کنفرانسی در جزیره گوادلوپ تشکیل دادند. موضوع جلسه آن ها بررسی وضعیت سیاسی ایران به دلیل اوج گیری انقلاب مردم علیه رژیم شاه بود. آن ها در این جلسه به این نتیجه رسیدند که دیگر تاریخ مصرف شاه تمام شده و پشتیبانی از او، نتایج ناگواری از نظر اقتصادی و سیاسی برای آن ها در بر خواهد داشت. از این رو تصمیم گرفتند که شاه باید از ایران خارج شده و خمینی که از مدتی پیش رسانه های امپریالیستی هم چون بی بی سی برایش تبلیغ می کردند، به قدرت برسد.

شاه که در سال ۱۳۳۲ طی کودتائی با مدیریت سازمان ضد جاسوسی امریکا (سیا) دوباره به قدرت رسیده بود(*) تا زمان این تصمیم در کنفرانس مزبور، در پیشبرد سیاست های امپریالیسم امریکا از هیچ جنایتی کوتاهی نکرده بود. شاه در نوکر صفتی خود به امپریالیسم امریکا تا آن جا پیش رفت که حتی کشور را به انبار سلاح های بی مصرف امپریالیسم امریکا تبدیل کرده و ثروت های مملکت را در پشتیبانی از شرکت های امپریالیستی خرج می کرد. جدا از حضور قدرتمند هزاران مستشار نظامی امریکائی در ایران، رژیم شاه دست امپریالیست ها در تاراج منابع طبیعی و استعمار وحشیانه توده ها را کاملاً باز گذاشته بود و به کمک این رژیم، امریکا ایران را به جزئی ارگانیک از نظام جهانی امپریالیستی تبدیل کرده بود. امریکا علاوه بر صدور سرمایه، از بانک ها و شرکت های تجاری به عنوان ابزار مهم توسعه حاکمیت سیاسی و اقتصادی خود با ایران استفاده می کرد و بدین ترتیب امریکا با اعمال سیاست هایش بر ایران، تمام زیرساخت های صنعتی و کشاورزی را نابود کرده و ایران را به بازاری برای کالاهای شرکت های خود و دیگر امپریالیست ها تبدیل کرده بود. البته سیاست های شاه به این خلاصه نمی شد، بلکه هم چون بازاری در دست امپریالیسم علیه خلق های خاورمیانه همچون خلق فلسطین و کرد و مبارزان ظفار و ... به کار گرفته می شد.

چنین سیاست هائی که لازمه آن اعمال دیکتاتوری شدید و سلب آزادی از توده ها و به خصوص توده های زحمتکش بود نتایج خود را در جامعه نشان می داد که فقر و بیکاری مردم را در منگنه قرار داده و برای حفظ این وضع نیز یک فرهنگ بسیار ارتجاعی بر جامعه حاکم شده بود تا این وضع را توجیه نماید. هر گفته ای که بوی مقاومت در برابر دیکتاتوری شاه می داد، هر سخنی که از ضرورت مبارزه گفته می شد و خلاصه کوچکترین حرکت علیه دیکتاتوری، سرنوشتی به جز مرگ، زندان و سلب آزادی در بر نداشت. روشن است که این وضع قابل دوام نبود به همین دلیل هم روشنفکران انقلابی سلاح بر گرفته و به رژیم شاه اعلام جنگ نمودند. در تداوم این مبارزه بود که در سد دیکتاتوری شکاف افتاد. به این ترتیب توده ها هر روز و در همه شهرها به خیابان آمده و با شعار "مرگ بر شاه" و "مرگ بر امریکا" هم خشم و نفرت خود را از شرایط حاکم بروز داده و هم تنیدگی رژیم شاه با اربابان امپریالیستش را نشان داده

و آماج مبارزه خود قرار دادند. هر روز توده‌ها با گسترش تعرض انقلابی خود، ادامه رژیم شاه را ناممکن کرده و هر چه بیشتر به میدان آمده و جسورتر می‌شدند و به این ترتیب رژیم شاه را هرچه بیشتر در تنگنا قرار دادند. پاسخ دیکتاتوری طبق معمول سرنیزه بود ولی امواج انقلاب سهمگین‌تر از آن بود که بتوان با سرنیزه آن را سرکوب کرد و آلترناتیوهای منتخب شاه نیز به دلیل وابستگی آن‌ها به شاه و ناتوانی از پاسخ به مطالبات توده‌ها مؤثر نبودند. در این دوران وارد شدن سازمان‌های انقلابی - سیاسی و رواج کمونیسم در بین توده‌ها و جوانان، و امکان یک زندگی انسانی که در دسترس قرار گرفته بود، امپریالیسم را به عکس العمل واداشت. امپریالیسم نیز با شناخت از خمینی که دشمنی‌اش با کمونیسم و کارگران و زحمتکشان امر پوشیده‌ای نبود و با توجه به تمکین خمینی به شروط آن‌ها، امپریالیست‌ها وی را برای جانشینی شاه انتخاب نمودند تا به کمک وی که حال او را به عنوان "رهبر" انقلاب بر توده‌ها تحمیل می‌کردند هم انقلاب را سرکوب کنند و هم شرایط را برای تعرض هر چه گسترده‌تر به خلق‌های منطقه زیر پوشش بنیاد گزائی اسلامی مهیا نمایند.

گرچه این واقعیتی است که قدرت‌گیری رژیم خمینی و ادامه حاکمیت او با همکاری امپریالیست‌ها و به کمک سرکوب لجام‌گسیخته انقلاب امکان‌پذیر گشت اما نمی‌توان واقعیت فریب‌توده‌ها که سازمان‌های سیاسی آن زمان در آن نقش بزرگی داشتند، را نادیده گرفت. بخش بزرگی از سازمان‌های سیاسی که نشان دادند نفرت‌شان از سازمان‌های انقلابی از دشمنی با رژیم جمهوری اسلامی بیشتر است در این فریب شریک بودند. آن‌ها با توسل به تحلیل‌هایی که رژیم جدید را نماینده "خرده بورژوازی سنتی" و یا "بورژوازی ملی" و یا "لیبرال" جلوه می‌دادند قدرت بورژوازی وابسته را لاپوشانی کرده، خاک به چشم توده‌ها پاشیده و این حقیقت را کتمان می‌کردند که خمینی وسیله‌ای در دست امپریالیسم می‌باشد که در کنفرانس گوادلوپ به منظور سرکوب انقلاب انتخاب شده است. امپریالیست‌ها که از ماه‌ها قبل و با دیدن امواج انقلاب توسط بنگاه‌های خبری خود خمینی را به عنوان آلترناتیو رژیم شاه معرفی کرده بودند، در این کنفرانس تصمیم به قدرت‌گیری قطعی وی گرفتند. آن‌ها به روشنی می‌دانستند که با رهبری این جنایتکار تاریخ، انقلاب را سرکوب خواهند کرد و سرکوب انقلاب معنایی جز این نداشت که کمونیست‌ها را بکشند، آزادیخواهان را بکشند، زنان مترقی را بکشند، کودکان جسور را بکشند و برای بقای نکبت بار خود هر کس و چیزی را که آزادی را نوید می‌داد بکشند.

در کنفرانس گوادلوپ که چهار کشور امپریالیستی تصمیم گرفتند تا شاه برود و خمینی بیاید، همه می‌دانستند چه جنایتی می‌کنند ولی برای آن‌ها منافعشان اهمیت داشت زیرا بورژوازی امپریالیستی فرهنگ و مفاهیم خاص خود را دارد و جنایات خمینی در نزد وی حفظ صلح و دموکراسی معنا می‌یابد، همان‌طور که رسیدن به صلح و دموکراسی برای زحمتکشان الزاماً با نابودی سلطه بورژوازی و هر چیزی که آن را نمایندگی می‌کند، همراه خواهد بود.

مرگ بر امپریالیسم

مرگ بر تمام جناح‌های جمهوری اسلامی

جنوری ۲۰۱۵

زیرنویس:

(*) جمله معروف شاه به کریمیت روزولت (Kermit Roosevelt, Jr. - مسؤول طرح کودتا) پس از کودتای ۲۸ مرداد [اسد] سال ۱۳۳۲ چنین بود: "من تاج و تخت خود را مدیون خدا، ملت و شما (امریکا) می‌دانم."